

ابن راوندی

- ۲ -

و بلخی در کتاب محاسن خراسان گفته است که راوندی از متکلمان بشمار میرفت و در زمان او کسی ازو ماهرتر به نکات و رموز علم کلام نبود؛ و در آغاز مردی نیکوسیرت و خوشخوی و شرمگین بود سپس عللی پیدش آمد که ازین صفات جداگشت و دانش او بر خردش فزونی داشت و داستان او هم چنانست که شاعر گفته است:

و من یطیق مز کی عند صبوتہ و من یقوم لمستور اذا خلعا
و برخی گفته‌اند که او هنگام مرگ از کرده خود پشیمان گشته و توبه نموده و نیز تصریح کرده که گفته‌های او عکس العمل رنج‌های روحی او بوده زیرا اقرانش باو ستم کرده و از مجالس خود او را رانده‌اند. بیشتر کتابهای او کفریاتی است که برای ابو عیسی یهودی اهوازی نوشته و در خانه همو مرده است. از کتابهای او کتاب «التاج» است که در آن قدم عالم را اثبات می‌کند (۱)، و کتاب «الزمرد» که در آن رسالت را باطل می‌نماید، و کتاب «الفرید» که در آن پیمبر را طعن کرده، و کتاب «اللؤلؤ» که در تنهای حرکات است. و خود او بیشتر این کتابها را رد کرده و ابوعلی جبائی و دیگران نیز کتب بسیاری در رد بر کتابهای او نوشته‌اند.

کتاب «الزمرد» را از آن جهت بدین نام نامیده که از خواص زمرد آنست که هر گاه ماران بدان بنگرند چشمشان آب میشود و این کتاب هم بدانگونه است که دشمنان هر گاه آن را بخوانند آب میشوند. او درین کتاب شریعت شریفه را ابطال و نبوت را تحقیر کرده است. درین کتاب گفته است: ما در سخنان اکثم صیفی می‌توانیم بهتر از انا اعطیناک الکوثر بیابیم. پیمبران با طلسمهایی مردم را بنده خود کرده‌اند. پیغمبر بعمار گفت گروه ستمگر ترا خواهند کشت، آیا اختر گران جز این

۱ - ناصر خسرو درین بیت عقیده قدم عالم را نسبت بدهریان میدهد

(دیوان صفحه ۱۰)

مشنو محال دهری شیدارا

عالم قدیم نیست سوی دانا

گویند؟ خدای اورا رسوا سازد و در آتش دوزخ جایش دهد. اختر گر تا نام و نام مادر کسی را نپرسد و از طالع او آگهی نیابد نمی تواند برای او پیش بینی کند و مع ذلك در بیشتر موارد خطا می کند و حال آنکه پیمبر از غیب خبر میداد بدون آنکه طالعی را بشناسد یا از اسم و نسب کسی سؤال کند و میان کار پیمبر و اختر گر فرق بسیار است. و در کتاب «الدامغ» گفته: خدا که همچون دشمن خشمگین دارویی جز کشتن برای او نیست پس چه نیازی بکتاب و رسول دارد. او در يك جا خود را عالم الغیب می داند و گوید و ما تسقط من ورقة الا يعلمها و سپس در جای دیگر می گوید و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم. و در وصف بهشت گفته است که در آنجا نهرهایی از شیر است، که البته بدرد گرسنگان می خورد و از غسل یاد کرده، که خالی آن گوارا نیست، و به زنجبیل وعده کرده که لذیذ نیست، و برای لباس سندس را معین کرده، که برای فرش خوب است نه جامه، و استبرق هم که جز دیبای ستبر چیزی نیست هر که بخواهد در بهشت چنین جامه ضخیم بپوشد و شکم خود را با شیر و زنجبیل پر سازد مانند عروس کردها و نبطی ها می شود. گوئی چشم سر و دل او کور بوده است از گفته خدای بزرگ و فیها ما تشتهي النفس و تلذنا العين و هم چنین و لحم طیر مما یشتهون. با وجود این ها غسل و شیر هم در آنجا موجود است و البته غیر از غسل و شیر دنیاست و نیز دیبای ستبر یعنی استبرق از ملبوسات فخره بشمار میرود. اگر بخوایم کفر و الحاد و زندقه او را درین جا ذکر کنیم بطول می انجامد و خداوند از آنچه که کافران و ملحدان بگویند منزّه و پاک است و فرستاده خدا و کتابش نیز مبرا ازین بیهوده گوئیها می باشد. ابن جوزی بیش از سه ورق از زندقه او را گرد آورده و من ازینگونه گفتارها بخدا پناه میبرم و از او آرزو می خواهم ازینکه گفته های او را که سزاوار او و رسول و کتابش نبوده درین جا نقل کردم.

روزی ابن راوندی و ابوعلی جبائی بر روی جسر بغداد باهم برخورد کردند. ابن راوندی باو گفت هیچ معارضه و نقض قرآن را که من کرده ام شنیده ای. ابوعلی گفت من از فضایح تو و امثال تو و دانشهای شما آگاهم ولی خودت حکم کن آیا عذوبت و تشاکل و نظم و حلالت قرآن در گفتار تو که در معارضه آن ساخته ای پیدا

میشود. پاسخ داد: نه سوکنند بخدا. ابوعلی گفت: مرا همین بس است برو و از من دور شو. از اشعار او:

محن الزمان کثیره لا تنقضی
و سروره یأتیک کالاعیاد
ملك الاکارم فاسترق رقابهم
و تراه رقا فی یدالاوغاد (۱)

الیس عجیبا بان امرأ
لطیف الخصام دقیق الکلم
یموت و ما حصلت نفسه
سوی علمه انه ما علم (۲)

ابوعلی جبائی گفته که سلطان ابن راوندی و ابوعلی و راق را خواست مجازات کند. ابوعلی را زندانی کرد و در همانجا مُرد، ولی ابن راوندی بسوی ابن لای یهودی گریخت و کتاب «الدامغ» را در ردّ بریغمبر و قرآن برای او نوشت و مدت زیادی زنده نبود تا آنکه بیمار شد و مرد. ابو الوفاء بن عقیل گفته که او هنگام مرگ شصت و سه سال داشته است (۳).



دوبیت معروف ابن راوندی «کم عاقله عاقله الخ» را برخی به ابوالمعالی نسبت داده اند از آن جمله عبدالعزیز الیمنی السلفی الراجکوتی باستناد قول سبکی در

۱ - این دوبیت ناصر خسرو را بیاد می آورد:

جهل وی باکی شده قاش و حلال
دانش و آزادگی گشته حرام
باشگونه کُرده عالم پوستین
راد مردان بندگان را گشته رام

(دیوان صفحه ۲۹۹)

۲ - این بیت ابوشکور بلخی را بیاد می آورد:

تا بدانجا رسید دانش من
که بدانم همی که نادانم

(کنج بازیافته، گردآورده محمد دبیر سیاقی، صفحه ۱۱)

۳ - معاهد التصنیف فی شرح شواهد التلخیص، عباسی، جلد ۱ صفحه ۵۶. توضیح آنکه ابو یعقوب یوسف سکاکی متوفی ۶۲۶ کتابی بنام «مفتاح العلوم» در فنون مختلف نوشته که قسمت سوم آن درباره علم معانی و بیان و بدیع است و این قسمت را خطیب قزوینی متوفی ۷۳۹ مختصر کرده و آن را «تلخیص المفتاح» نامیده و این تلخیص المفتاح را سعدالدین تفتازانی متوفی ۷۹۲ دو شرح نوشته یکی بنام مطول و دیگری بنام مختصر. کتاب مطول شهرت بسیار دارد و هنوز هم از کتب درسی مدارس قدیمه است. شواهد شعری که در تلخیص المفتاح یعنی متن مطول آورده شده عباسی شرح کرده و آن را معاهد التصنیف فی شرح شواهد التلخیص نام نهاده است.

جلد ۳ صفحه ۹۷ طبقات الشافعیة الكبرى دو بیت مزبور را در ضمن « فائت شعرایی العلاء » آورده و دو بیت دیگر را نیز نسبت بابو العلاء معری میدهد که مطابقت با مضمون دو بیت ابن راوندی دارد و آن دو بیت این است :

إذا كان لا يحظى بر زقك عاقل و ترزق مجنوناً و ترزق احمقا
فلا ذنب يارب السماء على امرئ^۱ رای منك ما لا يشتهي و ترزقاً (۱)

و علت آن بوده که ابو العلاء معری هم متهم بزندقه و الحاد بوده است و روایت شده که او کتابی در معارضه قرآن نوشته و به « الفصول و الغایات فی محاذاة السور و الایات » موسوم ساخته و باخرزی قطعه‌ای از این کتاب را نقل کرده است و وقتی باو گفته شد سخنان تو در این کتاب نیکوست ولی بیایه قرآن نمیرسد پاسخ داد که اگر سخنان من هم چهار صد سال بر زبانها بگردد خواهید دید که چگونه می‌باشد (۲). در میان کتب تاریخ و ادب جسته گریخته بمطلب فوق برخورد می‌کنیم از آن جمله یا قوت حموی در ضمن شرح حال ابن الدهان الوجیه النحوی گوید :

« ... محب الدین محمد بن النجار گفت : روزی وجیه نحوی بدارالکتب رباط مأموریه رفت و با کتابداز آنجا ابو المعالی احمد بن هبة الله بگفتگو و بحث پرداخت تا آنکه سخن از معری بمیان آمد . کتابدار از او بزشتی یاد کرد و گفت کتابی از او درین جا موجود بود و من اوراق آن را در آب افکندم . وجیه پرسید : مگر چگونه کتابی بود آن ؟ جواب داد کتابی بود در نقض قرآن . وجیه گفت کار خطا و نابجائی کردی . مردمی که آنجا بودند از گفته وجیه در شکفت شدند و ابن هبة الله کتابدار نیز خشمگین شد و گفت : آیا مانند تو کسی سزاوار است که این عمل مرا خطا بخواند ؟ وجیه جواب داد : این کتاب از سه حال بیرون نبوده یا همپایه قرآن بوده است یا بالاتر از آن و یا پائین تر از آن ، اگر همپایه یا بالاتر از آن بوده و معاذ الله که چنین باشد پس عقلاً نمی‌باید از بین برده شود و اگر در مرتبه‌ای پائین تر از قرآن بود

۱ - فائت شعرایی العلاء قاهره ۱۳۴۵ ، صفحه ۸

۲ - الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع ، ادام متر ترجمه محمد عبدالهادی ابوریح ، جلد ۲ صفحه ۹۸ و ناصر خسرو در سفرنامه خود (ص ۱۲) بتصحیح محمد دبیرسیاقی) از این کتاب نام برده است .

وجودش معجزه‌ای برای قرآن محسوب می‌شد. گروه حاضر سخن او را پسندیدند و ابن‌هبة الله نیز بخطای خود پی برد و خاموش گشت، (۱).

ولی چنانکه بارها متذکر شده ایم حقائق تاریخی بر ما پوشیده و پنهان است و بگفته‌های کتاب‌نویسان نمی‌باید اکتفا بکنیم. بیشتر خردمندان و فرزندانگان مورد حسد و کینه مردمان دون پایه قرار می‌گرفتند و سخنان آنان بمذاق این‌گونه نظران خوش نمی‌آمده ناچار بحربه تفسیق و تکفیر متوسل میشدند و هر سخن الحاد آمیزی که از هر جامی یافتند با آنان منسوب می‌داشتند و کسانی هم که بعداً داوری می‌کردند فقط سخنان الحاد آمیز را از آنان نقل کرده‌اند. همین ابوالعلاء معری که بیت معروف او

انسان اهل الارض ذو عقل بلا دین و آخر دین لاعقل اه

ورد زبان خاص و عام گشته و آن را بر بی‌دینی و الهاد او دلیل می‌کنند. در دیوانش مواردی یافت میشود که نشان میدهد که بروز رستاخیز ایمان داشته مانند:

فيا وطني ان فاتني بك سابقٌ من الدهر فلينعم لسا كنك البالُ
فان استطع في الحشر آتِك زائراً و هيهات لي يوم القيامة اشغال (۲)

و در ابیات زیر دوستی او نسبت بحضرت علی بن ابی طالب و فرزندش حسین علیهما السلام آشکار است:

وعلى الدهر من دماء الشهيدِ بنِ عليٍّ و نجلهِ شاهدانِ
فهما في اواخر الليل فجرا بنِ وفي اولياته شفقانِ
ثبتا في قميصٍ لي جئى الحش را مستعديا الى الرحمن (۳)

و نیز در کتاب الغفران خود قرآن را چنان ستوده است که احتمال نقض کردن آن را از بین می‌برد و ما عین گفته او را درین باره نقل می‌کنیم:

« ان هذا الكتاب الذى جاء به محمدٌ صلى الله عليه كتاب بهر بالاعجاز ولقى عدوه بالارجاز ماخذى على مثال ولا شبه غريب الامثال ما هو من القصيد الموزون ولا الرجز من سهل و حزون ولا ساكل خطابة العرب ولا سجع الكهنة ذوى الارب النخ، (۴).

۱ - معجم الادبا، چاپ مرگلیوت جلد ۶، صفحه ۲۳۵ - ۲ - شرح تنویر بر سقط الزند، جلد ۲، صفحه ۷۴ - ۳ - همین مأخذ، جلد ۱، صفحه ۱۳۸ - ۴ - رساله الغفران، صفحه ۴۶۴.